

## گسترش نابرابری‌ها و نقش طبقات و قشرهای اجتماعی در شکل‌گیری نهضت سربداران

زینب مهدوی<sup>۱</sup>

دکتر ابوالقاسم رحیمی<sup>۲</sup>

### چکیده

حمله و یورش مغولان در قرن هشتم هجری قمری افزون بر بی‌حرمتی به باورهای مذهبی، فرهنگی و اجتماعی، فقر اقتصادی را نیز به همراه داشت. ویران‌گری‌های ناشی از حملات ایلخانان مغول منابع و درآمد مالی مردم را با مشکلات فراوانی مواجه کرده بود. به ویژه آن‌که حاکمان مغول هر بار به بهانه‌های گوناگون از مردم مالیات دریافت می‌کردند و در این میان طبقات فرودست جامعه، بار سنگین هزینه‌ها را تحمل می‌نمودند. نابرابری‌های موجود در جامعه طبقات و قشرهای اجتماعی مردم منطقه‌ی سبزوار از جمله عالمان دینی، کشاورزان، دهقانان، روستاییان، پیشه‌وران، صنعتگران و... را بر آن داشت تا به منظور مقابله با وضع موجود و براندازی حکومت ایلخانان مغول، دست به جنبشی مردمی بزنند. از این رو نابرابری‌های حاصل از فقر اقتصادی، ناتوانی مالی مردم خراسان، به‌ویژه منطقه‌ی سبزوار، را می‌توان از علل بنیادین شکل‌گیری نهضت سربداران به‌شمار آورد. در این پژوهش، با رویکردی جامعه‌شناسانه، به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی بر آن خواهیم بود تا افزون بر نمایاندن نابرابری‌های حاکم بر خراسان در قرن هشتم هجری قمری، به شناسانایی طبقات و قشرهای اجتماعی و واکاوی نقش آنان در شکل‌گیری نهضت سربداران، بپردازیم.

**واژگان کلیدی:** ایلخانان مغول، مفهوم نابرابری، طبقات و قشرهای اجتماعی، نهضت سربداران.

---

۱. دانشگاه حکیم سبزواری

۲. دانشگاه حکیم سبزواری

## مقدمه

در طول قرن هفتم و هشتم هـ ق، شاهد شکل گرفتن قیام‌ها و مبارزات مردمی، علیه سلطه‌ی ایلخانان مغول هستیم که همگی ریشه در گسترش نابرابری در این برهه از تاریخ داشته است؛ نابرابری‌هایی که زمینه‌ساز سرنگونی آنان نیز شد. گفتنی است در این دوره، فشار ظلم و تظاول مالکین بزرگ و نابکاری امرای ریز و درشت محلی نیز عرصه‌ی زندگی را بر طبقات اجتماعی مختلف مردم تنگ کرده بود. این مبارزات گاه در فرار دسته جمعی روستاییان جلوه می‌کرد و یا به صورت قیام و عصیان گروهی جلوه می‌نمود. برای نمونه می‌توان به قیام مردم فارس در سال ۶۶۴ هـ ق، تحت رهبری سیدشرف‌الدین، قیام ارانی‌ها در سال ۶۷۴ هـ ق، قیام چادرنشینان لر در ۶۹۱ هـ ق که به اشغال اصفهان منجر شد و... اشاره کرد. اما نخستین جنبش مردمی که منجر به براندازی ایلخانان مغول شد و موجبات شکل‌گیری حکومت مستقل شیعی را در ایران زمین فراهم ساخت، قیام سربداران بود. قیامی که اقشار مختلف جامعه، به‌ویژه طبقات اجتماعی فرودست را با خویش همراه ساخت.

هدف از این پژوهش افزون بر بازنمایی نابرابری‌های حاکم بر دوره‌ی ایلخانان مغول، به‌ویژه اواخر این دوره، بررسی چگونگی نقش طبقات اجتماعی در شکل‌گیری حکومت سربداران خراسان نیز است.

## ۲. بنیادهای مفهومی پژوهش

### ۲.۱. طبقه‌ی اجتماعی؛ اصطلاح‌شناسی

از گذشته تا کنون، همواره در جوامع بشری، شکلی‌هایی از نظام قشربندی اجتماعی<sup>[۱]</sup> در جوامع، حاکم بوده و هست؛ نظامی که افراد در آن بر اساس استعدادها، توانایی‌ها، چگونگی برخورداری از امکانات و... در قشرها و لایه‌های گوناگون آن جای می‌گیرند. این مفهوم، قشربندی اجتماعی، به مثابه‌ی یکی از مباحث مهم دانش جامعه‌شناسی به شمار آمده، شکل‌های گوناگونی را در خود جای داده است که از جمله‌ی آنها می‌توان به نظام بردگی<sup>[۲]</sup>،

---

۱. Social Stratification

۲. Slavery System

نظام کاستی<sup>۱</sup> [۳] و نظام طبقاتی<sup>۲</sup> اشاره کرد.

واژه‌ی طبقه در لغت، آن‌گونه که از سخنان آراسته‌خو برمی‌آید، به معنای رسته‌ای از مردم، رسته یا صنف و مرتبه‌ی اجتماعی است. این واژه همچون برابر نهاده‌ای برای واژه‌ی class در زبان فرانسه که خود از ریشه‌ی لاتین classis گرفته شده، به کار رفته است (ر. ک: آراسته‌خو، ۱۳۷۰: ۴۱۶). معین (۱۲۹۷ - ۱۳۵۰ هـ ش.)، استاد زبان و ادبیات پارسی در **فرهنگ فارسی** خود این واژه را در معنای «مراتب، درجات، پایه‌ها و جماعات مردم» به کار برده است. (معین، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۲۱۰)، اما نویسندگان **فرهنگ فارسی امروز** تعریفی دقیق‌تر از این واژه را بیان کرده‌اند؛ تعریفی که با تعریف اصطلاحی این واژه در دانش جامعه‌شناسی پیوندی آشکار دارد: «گروه بزرگی از مردم که دارای وضع و منافع اقتصادی و سیاسی یکسانی باشند» (صدری افشار و حکمی، ۱۳۷۳: ۷۷۲). تعریف طبقه‌ی اجتماعی، در فرهنگ‌های علوم اجتماعی و نیز فرهنگ‌های علوم سیاسی، مشابه با تعریف اخیر است؛ برای نمونه جولوس گولد و ویلیام ل. کولب در **فرهنگ علوم اجتماعی** بر آنند که: طبقه به مجموعه‌ی کسانی که شرایط اقتصادی یکسانی دارند، اطلاق می‌شود. این شرایط اقتصادی در مواردی ثروت و درآمد و در مواردی دیگر شغل و حرفه است. این دو در ادامه می‌افزایند: کسانی از یک طبقه شمرده می‌شوند که یا از وسایل تولید مادی بهره‌مند بوده، یا محروم از آن هستند (ر. ک: گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۵۶۷-۵۶۸). در **فرهنگ علوم سیاسی و مبانی جامعه‌شناسی** نیز ذیل این واژه تعاریفی ارائه شده است؛ تعاریفی که همراه با افزودن مطالبی به مفهوم طبقه، به گونه‌ای دربرگیرنده و نیز بازگوکننده‌ی مفاهیم پیشین هستند. بر این اساس، طبقه‌ی اجتماعی به معنای ۱- گروه نسبتاً پایداری است که اعضای آن در تولید و بهره‌برداری از ثروت اجتماعی، پایگاه کم و بیش یکسانی دارند و ۲- گروه‌های بزرگی از افرادند که از جهت مقام‌شان در نظام معین تولید اجتماعی، از جهت مناسباتشان با وسایل تولید، از جهت نقش‌شان در سازمان اجتماعی کار و بنابراین از جهت شیوه‌ی دریافت و میزان ثروتی که در دست دارند، از یکدیگر متمایزند (ر. ک: آقابخشی، ۱۳۷۹: ۵۴؛ نک: مساواتی‌آذر، ۱۳۷۲: ۸۰۱). به گفته‌ی کوئن

---

۱. CasteSystem

۲. Classes System

«طبقه‌ی اجتماعی به بخشی از جامعه اطلاق می‌شود که به لحاظ داشتن ارزش‌های مشترک، منزلت اجتماعی<sup>۲</sup> [۴] معین، فعالیت‌های دسته‌جمعی، میزان ثروت و دیگر دارایی‌های شخصی و نیز آداب و معاشرت با دیگر بخش‌های همان جامعه متفاوت باشد» (کوئن، ۱۳۸۲: ۲۳۹). بیرو نیز بر آن است که «طبقه‌ی اجتماعی، شامل مجموع اشخاص یا گروه‌هایی است که به عنوان یک واحد اجتماعی در سلسله مراتب منتظم جامعه به حساب می‌آیند» وی همچنین معتقد است: «هر طبقه در جامعه پایگاهی خاص دارد، یعنی دارای منزلتی خاص است و در درون قشرهای اجتماعی در سطحی مخصوص جای می‌گیرد» (بیرو، ۱۳۷۵: ۳۴۲).

از تعریف‌های ارایه شده پیرامون طبقه‌ی اجتماعی که به آن‌ها پرداختیم، چنین برمی‌آید که، متفکران در حوزه‌ی علوم اجتماعی در تعریف این مفهوم، مبنای کار را بیشتر بر پایه‌ی سنجه‌های عینی و ذهنی قرار داده‌اند. بر این اساس نظریه پردازان در حوزه‌ی قشربندی اجتماعی به دو دسته تقسیم می‌شوند. نخست آن‌هایی که اساس طبقه را بر پایه‌ی عوامل عینی مانند شغل، در آمد، تحصیلات و... قرار داده‌اند و دوم آن‌هایی که بر عوامل ذهنی یعنی خصلت‌های روانی اعضای طبقه از قبیل حیثیت، فرصت اجتماعی و... تأکید دارند. کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م.) که به گفته‌ی ملوین تامین، نظریه‌ی او پیرامون طبقات اجتماعی بیشترین تأثیر را در اندیشه‌ی جامعه‌شناسی معاصر داشته است (ر. ک: ملوین، ۱۳۸۵: ۶)، از جمله نمایندگان نظریه‌ی عینی به شمار می‌آید. از نگاه وی، یک طبقه‌ی اجتماعی «متشکل از همه‌ی کسانی است که دارای رابطه‌ی مشترکی با وسایل تولید هستند» (مارکس به نقل از رابرتسون، ۱۳۷۴: ۲۱۲).<sup>۳</sup> تعریف اوربرگ<sup>۴</sup> بلژیکی نیز از طبقه‌ی اجتماعی بر همین پایه استوار است، به اعتقاد او «طبقات اجتماعی مرکب از قشرها و لایه‌های اجتماعی هستند که بنیاد آن‌ها بر مالکیت ابزارهای تولید نهاده شده است» (اوربرگ به نقل از گورویچ، ۱۳۵۸: ۲۳). او تنها تبیین مارکسیستی را برای تعریف طبقه‌ی اجتماعی، مناسب می‌داند. در مقابل از جمله طرفداران

---

۱. Value

۲. SocialAatttued

۳. برای مطالعه‌ی بیشتر نک: قایمی زاده، ۱۳۸۶: ۴۶؛ ستوده و کمالی، ۱۳۸۶: ۱۹۶؛ قنّادان و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۷۸.

۴. Owerberg

نظریه‌ی ذهنی، کورن‌هازر<sup>۱</sup> است. وی طبقه را چنین تعریف می‌کند: «بخش‌هایی از جامعه که در مورد علایق و جایگاه خود یک جور فکر کرده، دیدگاه و نگرش مشترکی دارند (کورن‌هازر به نقل از قاسمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۵۱)؛ بدین ترتیب، از نگاه او شاخص اصلی در تعریف طبقه، نگرش‌های مشترک افراد است نه شاخص‌های عینی. شومبارت<sup>۲</sup> نیز از جمله کسانی است که در تعریف طبقه‌ی اجتماعی بر جنبه‌های ذهنی تأکید کرده، می‌گوید: «طبقه‌ی اجتماعی گروهی است که با طرز فکر خاص درون تشکیلات اقتصادی پیدا می‌شود» (شومبارت به نقل از قاسمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۵۱). آن‌چه در این تعریف مورد توجه قرار گرفته، مقاصد و منافع مشترک و یکسان اعضای طبقه است. در این میان کسانی نیز هستند که آشکارا در تعریف طبقه‌ی اجتماعی به هر دو دیدگاه عینی و ذهنی نظر دارند؛ برجسته‌ترین اینان ماکس وبر (۱۸۵۸ - ۱۹۲۰ م.) است. وی در *دین، قدرت، جامعه*، سخن گفتن از طبقه را منوط به این نکته می‌داند که ۱- بخشی از مردم از فرصت‌های زندگی مشترکی برخوردار باشند، به‌گونه‌ای که ۲- این فرصت‌های زندگی مشترک برآمده از منافع اقتصادی موجود در مالکیت کالاها و فرصت‌های کسب درآمد بوده، از سوی دیگر ۳- تحت شرایط بازارهای کالا یا کار حاصل گشته باشد؛ بدین ترتیب این ذهنیت پیش خواهد آمد، کسانی که از موقعیت بهتری در بازار برخوردارند، رضایت بیشتری از زندگی خود خواهند داشت (وبر، ۱۳۸۹: ۲۰۸)؛ از این رو، به طور کلی می‌توان طبقه‌ی اجتماعی را در برگیرنده‌ی جنبه‌های ذهنی و عینی دانست.

## ۲-۲. مفهوم‌شناسی نابرابری

مساواتی آذردر *مبانی جامعه‌شناسی* خود با دیدگاهی جامعه‌شناسانه به تعریف نابرابری پرداخته، می‌گوید: «نابرابری میزانی است که بعضی از گروه‌ها یا افراد در جامعه، مقادیری متفاوت [را] از آن‌چه که در جامعه ارزشمند است، دریافت می‌دارند؛ [چیزهای ارزشمندی] مانند درآمد، ثروت، شخصیت [و] یا قدرت» (مساواتی آذر، ۱۳۷۲: ۱۴۴).

۱. Kornhauser

۲. Chombart

هرچند تشخیص گوناگونی انواع نابرابری همواره کار آسانی نیست، اما دانشمندان علوم اجتماعی بر آن بوده‌اند که به این مهم دست یافته، تقسیم‌بندی خاصی از آن را ارائه دهند. در این زمینه ژان ژاک روسو<sup>۱</sup> (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸ م.)، همان کسی که برای نخستین بار به طرح مسائلی نابرابری به گونه‌ای دیگر پرداخت، در **گفتاری در باب نابرابری**، از دو گونه نابرابری برای نوع بشر نام برده، می‌گوید: من به دو گونه نابرابری معتقدم؛

یکی را [از این دو] نابرابری طبیعی یا مادی<sup>۲</sup> می‌نامم، که از طبیعت ناشی شده است و [چنین نابرابری‌ای] خود را در سن، سلامت، نیروی بدنی و کیفیت ذهن یا جان بروز می‌دهد. دیگری را می‌توان نابرابری اخلاقی یا سیاسی<sup>۳</sup> نامید؛ چرا که برآمده از نوعی قرارداد است یا دست کم بر اساس توافق انسان‌ها شکل گرفته است. این گونه [از] نابرابری را می‌توان در امتیازات مختلفی مشاهده کرد که عده‌ای از آن به زیان عده‌ای دیگر برخوردارند، مثل ثروتمندتر بودن، محترم‌تر بودن، قدرتمندتر بودن یا حتی دیگران را وادار به اطاعت کردن (روسو، ۱۳۸۶: ۳۴).

مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م.) آن گونه که از سخنان کاشی و دیگران در **جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی** برمی‌آید، بر این باور بود که: «نابرابری طبیعی کم و بیش می‌تواند دردناک باشد، ولی به هنگامی که این نابرابری با نابرابری اقتصادی و اجتماعی همراه می‌شود، موجب تحقیر و زبونی انسان می‌گردد» (کاشی و دیگران، ۱۳۷۳: ۳۲)، جوئل از تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای در این حوزه سخن به میان آورده و از قول وبر (۱۸۵۸ - ۱۹۲۰ م.) نقل می‌کند که: «ما در سه حوزه یا عرصه در جامعه نابرابریم: عرصه اقتصادی، عرصه اجتماعی و عرصه سیاسی. ما می‌توانیم این را به طبقه (عرصه اقتصادی)، نژاد، شغل، تحصیلات، جنسیت و عضویت گروه قومی (عرصه اجتماعی) و موقعیت سیاسی (عرصه سیاسی) ترجمه کنیم» (جوئل، ۱۳۸۹: ۱۰۲).

---

۱. Jean Jaques Rousseau

۲. Inequality Physique

۳. Inequality Morale or Polical

کمالی با بررسی نابرابری اجتماعی از دیدگاه دورکیم<sup>۱</sup> (۱۸۵۷-۱۹۷۱ م.)، جامعه‌شناس فرانسوی، به این دریافت رسیده است که وی در یک تقسیم‌بندی کلی، نابرابری‌ها را به دو دسته تقسیم کرده است: الف) نابرابری‌های ظاهری یا صوری چون نژاد، جنس، رنگ پوست و نیز ویژگی‌های که از تولد تا مرگ همراه شخص باقی خواهد ماند و ب) نابرابری باطنی یا ذاتی که با پیش‌رفتن جوامع به سوی صنعتی شدن روی می‌دهد، و بر اساس ویژگی‌های درونی افراد مانند استعداد، پشتکار و نیز کارآیی آنان تبیین می‌شود (ر. ک: دورکیم به نقل از کمالی، ۱۳۷۹: ۵۲).

به گفته‌ی کاشی و دیگران، ژان ژاک روسو، بر آن بود که انسان‌ها از نظر سرشتی، برابر و معصوم متولد می‌شوند؛ اما هم‌گام با رشد و یادگیریشان، نهادهای اجتماعی آن‌ها را به سوی پلیدی، فساد و نابرابری سوق می‌دهند. او نهاد مالکیت را مهم‌ترین عامل در ایجاد نابرابری و نابودی احساس آدمیت و گرایش‌های سرشتی می‌داند (ر. ک: کاشی و دیگران، ۱۳۷۳: ۲۸).

برخی نابرابری را برآمده از «مناسبات نامطلوب و نیز ناشی از ساختمان جسمی و روحی بشر دانسته‌اند» (آقابخشی، ۱۳۷۹: ۵۴۵). از سوی دیگر در *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری اجتماعی* می‌خوانیم که سرچشمه‌ی نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و نیز روش‌های جلوگیری از آن را باید «بر پایه‌ی تصمیم‌گیری‌هایی که در مرتبه‌های دولتی و حکومتی و قانون‌گذاری انجام می‌شود» (کمالی، ۱۳۷۹: ۵۷)، بررسی کرد.

مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳ م.) که نابرابری را کلید درک جامعه می‌دانست، دلایلی سه‌گانه را به عنوان زمینه‌های پیدایش نابرابری برمی‌شمارد؛ این دلایل عبارتند از: ۱- تقسیم کار ۲- تضاد اجتماعی<sup>۲</sup> و ۳- مالکیت خصوصی. از نظر او تا زمانی که ویژگی‌های یاد شده در جامعه‌ای پابرجا باشد، نابرابری نیز در جامعه خواهد بود (ر. ک: مارکس به نقل از جوئل، ۱۳۸۹: ۱۰۴). او که خود را واقع‌گرا می‌دانست، معتقد بود: «بشریت باید راه به نظامی برد که در آن همگان برابر باشند» (کاشی و دیگران، ۱۳۷۳: ۸)؛ این در حالی است که مبتنی بر آن‌چه در *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری اجتماعی* آمده است، دورکیم بر این باور بود که افراد با

---

۱. Emile Durkheim

۲. Social Contradiction

رشد استعداد‌های خود هر یک به سویی جذب می‌شوند و در ادامه بنا بر شایستگی‌های خویش به کاری اشتغال می‌یابند و در نتیجه بر اساس آن پاداشی درخور دریافت می‌کنند. این امر نابرابری را در پی خواهد داشت؛ نابرابری‌ای که نه تنها برای جامعه زیان‌بخش نخواهد بود، بلکه عاملی برای پیشرفت آن نیز به شمار می‌رود (ر. ک: دورکیم به نقل از کمالی، ۱۳۷۹: ۵۲ - ۵۳).

بر اساس آنچه در مبحث عرصه‌های گوناگون نابرابری ذکر شد می‌توان انواع نابرابری را بدین گونه برشمرد؛ انواعی که برای راحت‌تر شدن، بعضاً با عناوین گوناگون آمده‌اند و گرنه دارای هم‌پوشانی‌های معنایی‌اند:

۱- **نابرابری‌های طبیعی، مادی یا صوری** که از شاخص‌های زیستی‌ای چون نژاد، رنگ، سن، جنسیت، نیروی جسمانی، سلامت جسمانی و روانی و... سرچشمه می‌گیرد؛  
۲- **نابرابری‌های ذاتی** که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به استعداد، پشتکار و کارایی اشاره کرد؛

۳- **نابرابری‌های سیاسی** که مبتنی بر روابط قدرت و کنش - واکنش‌های عرصه‌های سیاسی است؛

۴- **نابرابری‌های اقتصادی** که در گرو شاخص‌هایی چون برخورداری از وسایل تولید و... است و

۵- **نابرابری‌های اجتماعی** که مبتنی بر شاخص‌هایی چون تحصیلات، شغل، و... است. البته، چنان‌که گفتیم، هر یک از نابرابری‌های یاد شده می‌توانند به‌گونه‌های دیگری هم نام‌گذاری شوند؛ برای نمونه، شاید بتوان از عدم تساوی حقوق بین زن و مرد و تفاوت میزان بهره‌گیری افراد از امکانات آموزشی که برخاسته از نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و یا سیاسی است، به عنوان (۱) **نابرابری حقوقی** و (۲) **نابرابری آموزشی** یاد کرد.

گریت هافستد<sup>۱</sup> (۱۹۲۸ - م.) در **فرهنگ‌ها و سازمان‌ها، نرم‌افزار ذهن (همکاری‌های میان فرهنگی و اهمیت آن برای بقا)**، بی‌ثباتی در میان حوزه‌های مختلف نابرابری را گیج‌کننده دانسته، معتقد است مردم در برخی از جوامع برای ثبات بخشیدن به این

---

۱. Greet H. Hofstede



حوزه‌ها همّت می‌گمارند؛ برای مثال سیاست‌مداری که در کشور خود از منزلت و قدرت برخوردار است، اما از ثروت چندانی برخوردار نیست، تلاش می‌کند با استثمار کردن به این خواسته‌ی خود دست یابد. تاجری که ثروت داشته، از منزلت بهره‌مند نیست، با ورود به ادارات دولتی کسب اعتبار و منزلت می‌کند (ر. ک: هافستد، ۱۳۸۸: ۴۰) و... در این میان، آنچه مسلّم است آن است که این تلاش‌ها خود قدم‌هایی است در جهت افزایش و استمرار نابرابری‌های جمعی.

### ۳. گسترش نابرابری‌ها عامل زمینه‌ساز جنبش سربداران

در اوایل دهه‌ی ۶۵۰ هـ ق، مصادف با اواسط دهه‌ی ۱۲۵۰ میلادی، هلاکوخان نواده‌ی چنگیز، لشکرکشی منظمی را به ایران سازمان دهی کرد و پس از فتح الموت و بر انداختن فرقه‌ی اسماعیلیّه از یکسو و تسخیر و قتل عام بغداد و انقراض خلافت بنی عباسی از سوی دیگر سلسله‌ی ایلخانان را در ایران بنا نهاد که نزدیک به هشتاد سال دوام یافت. تخمین زده می‌شود که با لشکر ۱۵۰۰۰۰ نفره‌ی هلاکوخان، در مجموع بین ۷۵۰۰۰۰ تا ۹۰۰۰۰۰ تن از قبایل مغول یا ترکان هم‌رکاب آنان با خانوارشان وارد فرات ایران شده و سرانجام در آن به عنوان حاکمان وقت استقرار یافتند (عدالت، ۱۳۸۹: ۲۳۷). به گفته‌ی لپیدوس<sup>۱</sup>: «روش حکومتی مغولان در ایران شکلی ک قبیله‌ای مرتبط دولت فاتح را داشت که از یک لشکر بزرگ واحد، متشکل از اشرافیت نظامی با سلسله‌ی حاکم، ساخته شده بود. این اشرافیت خود را صاحب امتیاز و برتر به حساب می‌آورد و بنابه قوانین یاسا به خود حق تسلط و مالیات بستن بر مردم مغلوب را می‌داد» (Lapidusu، ۲۰۰۲: ۲۲۸).

در دوره‌ی ایلخانان، مغولان، رعایا را به زمین مقید ساخته بودند و با آنان مانند بردگان رفتار می‌کردند. کشاورزانی که قادر به پرداخت مالیات‌های سنگین و گزاف نبودند، توسط حکام با خانواده‌ی خود به اسارت گرفته می‌شدند و در بازار بردگان به فروش می‌رسیدند. زرّین‌کوب می‌نویسد: «روستائیان مکرّر ناچار می‌شدند برای فرار از بیگاری و مالیات، اراضی خود را رها کنند و بگریزند. از هر کجا عبور باسقاقان (ماموران مالیاتی) به وسیله‌ی دیدبانان روستا گزارش

---

۱. Lapidusu

می‌شد و رعایا از بیم غارت هرچه را می‌توانستند بار می‌کردند و سر به صحرا می‌نهادند و بارها به همین سبب اراضی دایر به بایر تبدیل می‌شد» (زرّین کوب، ۱۳۷۸: ۵۴۴). وی هم‌چنین در مورد وضعیت شهرها می‌نویسد: «در شهرها هم دوام قحط و فقر ناشی از ویرانی روستا اثر خود را در زندگی طبقات خرده‌پا و پیشه‌وران جزء ظاهر می‌کرد و استمرار فاقه (گرسنگی) و حاجت‌گه‌گاه عاملی در رواج فحشا و توسعه یا ماکن فساد می‌شد که در آن ایام خرابات نام داشت» (همان، ۵۴۶). فساد مالی و بحران‌های ارزی، کشاورزی و اجتماعی، به‌ویژه فرار رعایا از روستاها، سرانجام حیات اقتصادی و سیاسی را فلج کرد و حکومت ایلخانان را به مخاطره افکند که همین امر دلیل اصلی غازان‌خان برای گرویدن به اسلام و اجرای برخی اصلاحات در اواخر قرن هفتم هجری شده است. اما اصلاحات غازانی که برای تعدیل نسبی مالیات‌ها و کاهش چپاول‌های مستقیم حکام محلی تدوین گشته بود، با مخالفت شدید شاهزادگان و فرمانروایان مغول که از یاسای چنگیزی طرفداری مطلق می‌کردند مواجه شد و در عمل موفقیتش محدود ماند (ر. ک: عدالت، ۱۳۸۹: ۲۳۸). به دیگر سخن باید گفت: در دروره‌ی ایلخانان مغول: «آن‌چه رابطه‌ی میان حاکمیت و مردم را تعیین می‌کرد ظلم و زور بود. فرمانروایان مغول به هیچ اصل و قانونی پایبند نبودند و در این آشفته‌بازار اوضاع مردم ناگفته پیداست» (مدنی، ۱۳۷۶: ۵۵).

یکی دیگر از عوامل بروز نابرابری‌ها که زمینه‌ساز جنبش تاریخی سربداران شد «جنگ‌های داخلی فئودالی میان هواخواهان سلاله‌های گوناگون و آسیبی که در این میان به روستاییان و مردم خرده‌پای شهری می‌رسید» بود (پطروشفسکی، ۱۳۵۱: ۵۳). عبید زاکانی پیرامون اوضاع اجتماعی - اقتصادی و نابرابری‌های حاکم در این دوره آورده است: «شخصی از مولانا عضالدین پرسید: که چونست که در زمان خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیاری می‌کردند و اکنون نمی‌کنند؟ گفت: مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان یاد می‌آید و نه از پیغامبر!» (زاکانی، ۱۳۸۳: ۲۷۰).

به اعتقاد پطروشفسکی ویژگی بسیاری از جنبش‌های مردمی همانا «کوشش و گرایش برای تحصیل برابری اجتماعی و مساوات در اموال بود» (پطروشفسکی، ۱۳۵۷: ۳۸). در چنین شرایطی، کوچکترین تلنگر اعتراضی، ممکن بود که با حمایت گسترده و بی‌دریغ مردمی، به قیامی فراگیر مبدل شود. قیام باشتین و تولد دولت سربداری عملاً نشان داد که استعداد و زمینه‌های نیرومند انقلاب اجتماعی، در میان مردم فقیر در هر دوره‌ای وجود دارد. به هر

روی، نابرابری‌های حاکم زمینه‌ساز شکل‌گیری حکومت سربداران شد. گفتنی است، این جنبش مردمی در زمانی روی داد که «حکومت مغول به علت مرگ ابوسعید، آخرین ایلخان بزرگ سلسله‌ی ایلخان مغول در ضعف به سر می‌برد» (حقیقت، ۱۳۶۰: ۱۴۷).

#### ۴. نقش طبقات اجتماعی در شکل‌گیری حکومت سربداران

همان‌گونه که پیش از این یاد شد، هجوم ایلخانان مغولی به خاک ایران، زمینه‌ساز بروز نابرابری‌هایی گسترده در این سرزمین شد؛ نابرابری‌هایی که همواره بار سنگین آن بر دوش مردم سنگینی کرده است و می‌کند. نگاهی کلی به جنبش‌های اجتماعی در دوره‌های مختلف تاریخی، گویای آن است که هیچ‌یک از این جنبش‌ها بدون مشارکت و همراهی مردم، به ثمر نمی‌نشست. به بیانی دیگر، نارضایتی فراگیر مردمی، شکل‌گیری یک حرکت گسترده‌ی مردمی را در پی خواهد داشت. حکومت سربداران خراسان نیز جنبشی مردمی و برخاسته از طبقات فرودست جامعه ایران در اواخر قرن هشتم هـ ق بود که در برابر نابرابری‌های حاکم قد علم کرد. برای دریافت این مهم که طبقات اجتماعی چگونه بر شکل‌گیری حکومت سربداران تأثیرگذار بوده‌اند، لازم است به صورت گذرا به طبقات اجتماعی عصر ایلخانان نیز اشاره داشته باشیم:

طبقه‌بندی اجتماعی ایران در دوره‌ی ایلخانان مغول و مقایسه‌ی آن با دوره‌های پیش از آن، گویای آن است که هجوم مغولان به ایران زمین، موجب به وجود آمدن تغییراتی عمده و در اجتماع این سرزمین شد. مغولان با توجه به روحیات قبیله‌ای و نیمه وحشی خود که کم‌تر نشانی از تمدن داشتند، در سرزمین‌های فتح شده، دگرگونی‌هایی ایجاد نمودند که باعث گردید این جوامع با گذشته‌ی خود از لحاظ اجتماعی، گسستی جدی پیدا کنند. مهم‌ترین این دگرگونی را می‌توان در ذیل مفهومی به نام واژگونی طبقاتی بررسی نمود. این سخن بدان معنا است که بسیاری از طبقات فرودست به واسطه‌ی سیاست‌های این قوم کاملاً منزوی و حتی تخفیف و تحقیر شده بودند (ر. ک: میرجعفری و دیگران، ۱۳۸۹: ۴). طبقات اجتماعی در اواخر ایلخانان مغول و پیش از شکل‌گیری حکومت سربداران را می‌توان این‌گونه ارزیابی کرد:

(۱) طبقات فرادست: این طبقه دربرگیرنده‌ی دو قشر مهم بود: الف) قشر دیوانی که شامل ایلخانان مغول و نظام دیوان‌سالاری حکومت آنان می‌شد و مناصب مهم کشوری و

لشکری را در اختیار داشتند و ب) قشر مذهبی دربرگیرنده‌ی صوفیان، فقها، قضات، سادات و قاریان بود. آنان در حکم پیشگامان حرکت‌های اجتماعی شناخته می‌شدند و جامعه به نوعی خود را وامدار آن می‌دانست.

۲) طبقات میانه حال: این دسته گروه‌هایی از مردم بودند که از لحاظ موقعیت اجتماعی نه جزو بزرگان قوم محسوب می‌شدند و نه به خاطر مال و ثروت و امکانات کافی که در اختیار داشتند، می‌شد آنان را جزو طبقات پایین به حساب آورد. از این جمله‌اند: فتیان<sup>۱</sup>، پیشه‌وران و اهل حرف، منجمان، پزشکان، هنرمندان و معماران، تجار، سوداگران و دلالان.

۳) طبقات فرودست که عمدتاً شامل رعیت، عامه‌ی مردم و عیاران<sup>۲</sup>، می‌شد. البته به این طبقه باید دزدان، گدایان، روسپی‌ها و فواحش و رمالان و جن‌گیران را نیز افزود. این طبقه از عنوان و اعتباری برخوردار نبوده و حتی به چشم تحقیر در آن‌ها نگریسته می‌شد (ر. ک: میرجعفری و دیگران، ۱۳۸۹: ۵-۷).

تاریخ گویای آن است که در شکل‌گیری حکومت سربداران، سه قشر اجتماعی نقشی تعیین کننده داشته‌اند: ۱) عالمان دینی (نماینده‌ی طبقات فرادست)، ۲) پیشه‌وران و اصناف (نماینده‌ی طبقات میانه حال)، ۳) رعیت، عامه‌ی مردم و عیاران (نماینده‌ی طبقات فرودست). اینک در ذیل به چگونگی نقش هر یک از قشرهای یاد شده در شکل‌گیری حکومت سربداران خواهیم پرداخت:

---

۱. در دوره‌ی اسلامی عنوان‌های فتوت (فتیان)، به کسانی که به نظام اخلاقی خاصی مبتنی بر ایشار، گذشت و یاری به ضعفا پایبند بودند، با نام‌هایی چون عیار، جوانمرد، سالوک، فتی، شطار، رند، درویشو اخی‌شناخته می‌شدند (ر. ک: ریاض، ۱۳۸۲: ۷۲-۷۳).

۲. انوری، عیاران، این مردان سلحشور جوانمرد را، لایه‌ای از طبقه‌ی فرودست و توده‌ی مردم می‌داند که در دوره‌ی عباسیان در مناطقی چون بغداد، خراسان، سیستان و ماوراء النهر و دیگر سرزمین‌ها ظهور کرده، حامی مستمندان و فقیران بودند (ر. ک: انوری، ۱۳۸۱: ۵/۵۱۲۵). در ادامه باید گفت: «عیاری یکی از طرق تربیت قدیم بوده، از اواخر قرن دوم هجری قمری وجود داشته است. عیاران، اصول و روش‌های مخصوصی در زندگی داشته‌اند که به تدریج با تصوف آمیخته، به صورت فتوت در آمده است» (معین، ۱۳۷۵: ۲/۲۳۶۷)؛ با استناد به آن چه گفته شد، عیاران را نیز می‌توان از جمله‌ی دیگر لایه‌های طبقه‌ی فرودست دانست.

#### ۴-۱. طبقات فرادست؛ عالمان دینی

در اواخر قرن هشتم هـ ق علما به دو دسته تقسیم می‌شدند: (۱) صوفیه و (۲) فقیهان. این مسئله ناشی از آن بود که در آن زمان دو روش سلوکی در میان دین‌شناسان و دین‌پژوهان وجود داشتو حتی می‌توان ادعا کرد که تصوّف و تفکّر صوفی، فکری رایج در میان علما و به تبع، مردم آن دوران بود (ر. ک: جعفریان، ۱۳۸۶: ۱۷۷). گفتنی است علما در این دوره به صوفیه نیز اطلاق می‌شد، زیرا هر کجا یک صوفی، وجود داشت مردم دور او را می‌گرفتند و از آن جمله می‌توان به شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری اشاره کرد (حقیقت، ۱۳۶۰: ۱۲۷). پیرامون تصوّف در ایران باید گفت که در قرن پنجم نفوذ آناندر ایران استوار گردید. قرن ششم آغاز پیوند تشیع و تصوّف بود. از قرن هفتم به بعد جریان تصوّف به یک جریان کاملاً رسمی در سراسر جهان اسلام درآمد و در میان شیعیان نیز به شکل کاملاً رسمی تشکیلاتی وسیع با عنوان تصوّف شکل گرفت (ر. ک: ضابط، ۱۳۷۷: ۴۵). در قرن هشتم، این جریان وسیع به‌ویژه در عراق، زیر نظر بزرگان سادات و علما اداره می‌شد. گروهی از این متصوفان به رهبری شیخ خلیفه‌ی مازندرانی، در قرن هشتم هجری در دیار بیهق علیه ایلخانان مغول قیام نمودند و زمینه را برای جنبش سربداران فراهم آوردند. گفتنی است، تشیع و عرفانی که جناح رهبران مذهبی سربداران مبلغ آن بودند، با تشیع و عرفانی بعضی از عرفا و متصوفان آن عصر، تفاوت‌هایی داشت (ر. ک: آژند، ۱۳۶۳: ۷۱).

یکی از مهم‌ترین عملکردهای شیخ خلیفه، بیرون کشیدن صوفیه از حالت انزوا و سوق دادن آنان به فعالیت در عرصه‌های اجتماعی بود. بدین ترتیب طریقت شیخیان بر پایه اصول مذهبی و جهت‌گیری سیاسی و نیز ادعای دستیابی به قدرت دنیوی متشکل شدند؛ مولفه سیاسی در زمان شیخیان از رشد زیادی برخوردار شده بود (ر. ک: جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۴۸). یکی دیگر از اقدامات مهم وی، نفوذ در طبقات اجتماعی فرودست جامعه بود. در تبیین این مهم باید گفت: شیخ خلیفه با دادن وعده‌ی مساوات و برقراری عدالت، در روح و جان مردم نفوذ کرد و آنان را به خیزش در برابر جور و ستم حاکم بر جامعه فراخواند (همان: ۳۰۳).

پس از شیخ خلیفه رهبری قیام سربداران به دست شیخ حسن جویری افتاد. تعالیم وی که ادامه‌ی اندیشه‌های والای شیخ خلیفه بود، به شرح زیر است:

۱. شکل‌گیری شیعه‌ی دوازده امامی با تأکید بر مسأله‌ی ولایت(ر. ک: قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). شیخ حسن در پی ایجاد یک دولت شیعی و مردمی بود.

۲. گسترش جهان‌بینی مبتنی بر مهدویت(ر. ک: قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). شیخ حسن «با اتخاذ نوعی ایدئولوژی که هسته مرکزی و اعتقادی آن ظهور قریب‌الوقوع امام زمان (عج) بود، افراد را برای یک قیام عمومی آماده ساخت»(اسمیت، ۱۳۶۱: ۵۶). وی بر آن بود تا با گسترش مهدویت در جامعه، عدالت را در تمام ارکان جامعه تسری دهد؛

۳. جدایی‌ناپذیری دین و دولت از یکدیگر(ر. ک: قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). وی «قبل از هر چیز معتقد به پیوند دین و دولت یا انطباق مذهب و سیاست بود و آن دو را جدا از هم نمی‌دانست» (آژند، ۱۳۶۳: ۹۰)؛

۴. مبارزه با ظلم و ستم در تمام سطوح جامعه و گسترش برابری و عدالت میان طبقات فرودست(ر. ک: قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). ابن‌بطوطه در این‌مورد چنین آورده است: «در مشهد طوس، شیخی رافضی بود حسن‌نام که از صلحای شیعیان به‌شمار می‌رفت. او اعمال این دسته (سربداران) را تأیید کرد و آنان او را به خلافت برداشتند. حسن سربداران را به عدل و داد توصیه می‌کرد. آیین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می‌ریخت و تا صاحب آن پیدا نمی‌شد، کسی دست به‌سوی آن دراز نمی‌کرد» (ابن‌بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۳۴).

گفتنی است پس از شیخ حسن جویری، خواجه شمس‌الدین علی و درویش عزیز مجدی جویری، راه رهبران اصلی این جنبش را ادامه دادند.

#### ۲-۴. طبقات میانه‌حال: پیشه‌وران و اصناف

با حمله‌ی ویرانگر مغولان ضربه‌ای هولناک بر اهل تجارت و صنعت وارد شد، اما در آستانه‌ی جنبش سربداران و با رونق نسبی شهرها و بلاد، اصناف و پیشه‌وران دست به تشکیلات زدند. شاید بتوان گفت یکی از انگیزه‌های اصلی تشکّل اصناف و پیشه‌وران، مبارزه علیه مغولان و ایلخانان بوده است. آنان که به جوانمردی تمایل داشتند در گروه‌های مختلف صنفی فعالیت می‌نمودند و در هفته یک روز جهت رسیدگی به کارها گرد هم می‌شدند و ضمن بررسی مسائل و مشکلات گروهی، مسائل اجتماعی را نیز مطرح می‌کردند. شهر سبزواری در آستانه

جنبش سربداران یکی از شهرهای آباد و پر تلاش خراسان به‌شمار می‌رفت. پیشه‌وران و اصناف در این شهر دارای تشکیلاتی چند بودند. این تشکیلات سخت‌مورد حمایت جوانمردان و گروه‌های اهل فتوت بودند. گروه‌هایی که در آن ایام در شهرها فعالیت اقتصادی داشتند، عبارت بودند از:

اهل حرف یا اهل مشاغل: آن‌هایی که به کارهای دستی مشغول بودند و یا کارگاه‌هایی داشتند، مانند قالی‌بافان، پارچه‌بافان، مسگران، کفشدوزان، دباغان؛  
بازاریان: افرادی که در محل‌هایی به نام بازار مشغول به کار بودند و نفوذ زیادی در جامعه آن روزگار داشته، با ارکان و بزرگان دولت در ارتباط بودند؛  
بازرگانان و سوداگران: این گروه به تجارت بین شهرها و بلاد مشغول بودند و غالباً از بزرگان و اعیان شهرها به‌شمار می‌رفتند و در زمره‌ی افراد مال‌دار و نام‌دار بودند (ر. ک: مرتضوی، ۱۳۵۸: ۳۲۲).

به گفته‌ی روحانی: اصناف و پیشه‌وران شهر سبزوار در تشکل جنبش سربداران نقش اساسی داشتند، اگر چه آغاز حرکت از روستا بود، اما اصناف و پیشه‌وران سبزوار در تحقق نهضت، تلاش فراوان نمودند. از جمله‌ی این افراد می‌توان به کلو اسفندیار و پهلوان حیدر قصاب اشاره کرد؛ به بیانی دیگر، در حقیقت تشکیلات اصناف نشان‌دهنده‌ی همبستگی صنفی و مسلکی آنان در آن دوره بوده است. در میان اصناف، گروه‌هایی چند از پهلوانان و جوانمردان بودند که از پیشگامان جنبش به‌شمار می‌رفتند (ر. ک: روحانی، ۱۳۶۸: ۳۵).

#### ۳-۴. طبقات فرودست: رعیت و عامه‌ی مردم

در فرهنگ فارسی معین، برای رعیت تعاریف گوناگونی آمده، که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان بدین موارد اشاره کرد: (۱) عامه‌ی مردم، (۲) گروهی که دارای سرپرست و راعی باشند، (۳) کشاورزانی که برای مالک زراعت می‌کنند، (۴) اتباع پادشاه و (۵) تبعه‌ی یک کشور (ر. ک: معین، ۱۳۷۵: ۱۲ / ۱۶۶۲).

در لغت‌نامه‌ی دهخدا نیز هم‌راستا و افزون بر تعاریف یاد شده، رعیت به معنای (۱) دهقان، (۲) ساکن دهات، (۳) زمین‌دار و (۴) کشاورز، زارع و صنعت‌گر آمده است (ر. ک: دهخدا، ۱۳۸۵: ۱۴۷۹/۲).

خسروی در دهقانان خرده‌پا، رعیت یا زارع را کسی می‌داند که مالک زمینی نیست، ولی با به‌کارگیری یک یا چند عامل، به تنهایی یا به کمک افراد خانواده، در زمینی که متعلق به مالک است زراعت کرده، مقداری از محصول را به صورت نقدی یا جنسی، به مالک زمین می‌دهد. وی صاحب نَسَق بودن یا حَقّی که رعیت پس از یک سال کار زراعی بر روی زمین مالک، بر آب پیدا می‌کند را از جمله ویژگی‌های رعیت می‌داند (ر. ک: خسروی، ۱۳۶۹: ۲۵)؛ به هر روی باید گفت که در دوره‌ی غزنوی، «رعیت، عنصر اصلی اجتماعی را تشکیل می‌داد و از لحاظ کمّیت، اکثریت مطلق را به خود اختصاص داده بود» (فروزانی، ۱۳۸۶: ۳۹۲).

پیش از این گفتیم که در تمامی جنبش‌های عدالت‌خواهانه، عامه‌ی مردم که طبقه‌ی فرودست جامعه به‌شمار می‌رفتند، نقش اساسی داشته‌اند؛ جنبش مردمی سربداران نیز از این قاعده مستثنی نیست. بی‌تردید اگر طبقات پایین جامعه که همانا متشکل از رعیت، عامه‌ی مردم و عیاران بودند، رهبران این جنبش را یاری نمی‌کردند، کوشش دیگر اقشار جامعه که از آنان یاد کردیم، بی‌نتیجه می‌ماند.

نویسنده‌ی *مجموعه فصیحی* پیرامون چگونگی شکل‌گیری حکومت سربداران حکایتی را بیان می‌کند که نشان از اعتراض عامه‌ی مردم به شرایط حاکم بر جامعه‌ی آن برهه از تاریخ دارد:

حکایت آن‌چنان بود که دو برادر بودند؛ حسن حمزه و حسین حمزه نام در باشتین سبزوار و ایشان مردم زاهد عابد بودند. پنج نفر از مغولان که ایلچی بودند به حسب رسد در خانه‌ی ایشان فرود آمدند و از ایشان شراب و شاهد طلب کردند و به مبالغه ایشان را بی‌عرضی رسانیدند به ضرورت یک برادر رفت و جهت ایشان قدری شراب آورد. چون مست شدند، شاهد طلب داشتند و بدان رسانیدند که عورات ایشان بکشند. برادران با یکدیگر گفتند ما این قضیه بر خود روا نداریم، سرهای خود بر دار دیدیم و شمشیرها کشیده



درآمدند و هر پنج مغول را قتل کردند و بیرون آمدند و گفتند که ما سربداریم (خوافی، ۱۳۸۶: ۷۵/۲).

ماجرای ذکر شده، زمینه‌ساز خلع قدرت و زوال سیاسی بازماندگان مغول در ناحیه خراسان و روی کار آمدن حکومت شیعی سربداران خراسان در سال ۷۳۸ هـ ق شد.

### نتیجه‌گیری

با حمله مغول به ایران، اوضاع اقتصادی ایران دچار آشفتگی‌های بسیاری شد؛ به بیانی دیگر، هجوم ایلخاخان مغولی اقتصاد نیمه جان ایران را از حرکت ساقط کرد و به ورشکستگی کامل‌کشاند. در جریان جنگ‌های خونین کشاورزان تار و مار شدند و زمین‌های زراعتی و باغ‌های آنان از بین رفت و یا غارت شد. ویرانی شبکه‌های آبیاری، کاهش جمعیت به دلیل قتل و غارت بی‌حدّ و حساب مغولان، از بین رفتن دام‌های کاری، قحطی، بیماری‌های واگیردار و... از جمله عواملی بودند که روند نابه‌سامان اقتصادی تأثیراتی زیادی از خود بر جای گذاشتند. گفتنی‌است دیار خراسان، به دلیل نزدیک بودن به مرزهای مغولان، بیش از مناطق دیگر در معرض آسیب ناشی از حملات مغول قرار داشت. حاکمان مغول هر بار به بهانه‌های گوناگون از مردم مالیات‌هایی سنگین دریافت می‌کردند و طبقات فرودست جامعه، بار سنگین هزینه‌ها را تحمّل بر دوش می‌کشیدند. جنگ‌های داخلی فئودالی میان هواخواهان سلاله‌های گوناگون نیز به روستاییان و مردم خرده‌پای شهری آسیب‌های فراوانی می‌رساند. نابرابری‌های موجود در جامعه طبقات و قشرهای اجتماعی مردم منطقه‌ی سبزوار را به جنبشی مردمی واداشت. عالمان دینی به نمایندگی از طبقه‌ی فرادست جامعه به رهبری افرادی چون شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری با شعارهایی چون برقراری عدالت، تشکیل حکومت شیعی و گسترش مهدویت، در جهت ترغیب مردم و خیزش علیه جور، ستم و نابرابری زمانه برآمدند. اصناف و پیشه‌وران نیز به‌عنوان قشر میانه حال جامعه، برای براندازی ایلخانان مغول دست به اقدامات عدالت‌خواهانه زدند و در نهایت طبقه‌ی فرودست جامعه که رعیت، عامه‌ی مردم و عیاران بودند، همگام با دیگر اقشار جامعه، برای رهایی از نابرابری‌های حاکم قیام کردند، قیامی که منجر به تشکیل حکومتی، موسوم به حکومت سربداران شد.

### پی‌نوشت

۱. اصطلاح قشر در قشربندی اجتماعی برگرفته از دانش زمین‌شناسی است. این اصطلاح در علم مزبور، زمین‌شناسی، «معرف لایه‌های مختلف خاک است. در خاک هر یک از این قشرها از یکدیگر مشخص است. جامعه نیز به طرز مشابهی از لایه‌های مختلف تشکیل شده که می‌توان افراد را در آن قرار داده، طبقه‌بندی کرد» (مساواتی‌آذر، ۱۳۷۲: ۱۶۷). بر این اساس به گفته‌ی **جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی**، جامعه‌شناسان گروهی از افراد دارای ارزش‌های نسبتاً مشابه را، قشر می‌نامند (ر. ک: خدابنده‌لو، ۱۳۷۲: ۱۰).

۲. بردگی و برده‌داری که می‌توان آن را استثمار فرد نسبت به فرد دانست به گفته‌ی آلن بیرو<sup>۱</sup> نهادی اجتماعی - اقتصادی است که در آن ارباب، مالک جان و مال تمام موجودات انسانی بوده و برده بدون داشتن حقی، تنها دارای وظیفه است. برده‌گیری از راه‌های گوناگون مانند جنگ، دزدی، مقروض ساختن دیگران به خود و... حاصل می‌شد. اربابان با واداشتن بردگان به انجام کارهای یدی، زمینه را برای تحقیر نمودن این دسته از کارها به عنوان کارهای پست‌شمرده شده، فراهم می‌ساختند (ر. ک: بیرو، ۱۳۷۵: ۳۳۷). در نظام بردگی، به عنوان نخستین شکل از نظام قشربندی اجتماعی، جامعه به دو دسته‌ی برده‌داران یا اربابان و بردگان تقسیم می‌شد. برده‌داران نیز به قشرهایی چون «مالکان بزرگ زمین، صاحبان کارگاه‌ها و سوداگران» قابل تفکیک بودند (علی‌بابایی، ۱۳۶۹: ۱۰۴)؛ در واقع می‌توان گفت اربابان علاوه بر مالکیت وسایل تولید بر بردگان نیز مالکیت داشتند و آنان را چون کالایی ساده خرید و فروش می‌کردند. این نظام سرانجام در اواخر قرن نوزدهم میلادی به شکلی نسبتاً عمومی از میان رفت.

۳. کاست به عنوان افراطی‌ترین نوع جامعه‌ی بسته، صورتی دیگر از نظام قشربندی اجتماعی است. آراسته‌خو در **نقد و نگرشی بر فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی**، کاست را برگرفته از واژه‌ی پرتغالی Casta و لاتین Castuse به معنای خالص و بدون آمیزش

---

۱. Alain Birou

می‌داند. وی همچنین در بیان معنای اصطلاحی کاست، آن را نظام بسته‌ای دارای طبقات جدای از هم می‌داند، به‌گونه‌ای که هیچ‌گونه تحرک اجتماعی در آن صورت نمی‌گیرد. او همراه با دشوار و یا غیر ممکن قلمداد کردن نقل از یک کاست به کاست دیگر، تأکید می‌کند که به‌هیچ‌روی حرکت از کاست پست‌تر به کاست بالاتر امکان‌پذیر نیست (ر. ک: آراسته‌خو، ۱۳۷۰: ۴۷۳). در نظام‌های کاستی مرز میان قشرها کاملاً مشخص است؛ از همین روست که کوئندر *مبانی جامعه‌شناسی* با برشمردن کاست به عنوان یک نظام خشک در قشربندی اجتماعی، نظام طبقاتی را در مقابل نظام کاستی، "باز" دانسته و معتقد است که در نظام طبقاتی، نظام، حکومت، فرهنگ و یا مذهب، محدودیتی برای تحرک فرد از یک طبقه به طبقه‌ی دیگر ایجاد نکرده است (ر. ک: کوئن، ۱۳۸۲: ۲۴۵). عامل وراثت و این‌که فرد در کدام خانواده و طبقه متولد شده است، در تعیین عضویت فرد در در نظام کاستی نقش به‌سزایی دارد و این بدان معنا است که در یک نظام کاستی، کسی که در یک کاست خاص متولد می‌شود، تا پایان عمر در همان کاست باقی خواهد ماند؛ به بیان روشن‌تر در نظام‌های کاستی پایگاه اجتماعی<sup>۱</sup> افراد انتسابی است نه اکتسابی، تا جایی که ماکس وبر<sup>۲</sup> (۱۸۵۸ - ۱۹۲۰ م.) اقتصاددان، جامعه‌شناس و فیلسوف آلمانی، نظام‌های کاستی را دربرگیرنده‌ی جماعت‌های قومی‌ای می‌داند که «به رابطه‌ی خونی و منع برون همسرگزینی و مراوده‌ی اجتماعی معتقدند» (وبر، ۱۳۸۹: ۲۱۶). منع برون همسرگزینی این معنا را به ذهن می‌رساند که در یک نظام کاستی، امکان ازدواج با افراد خارج از کاست وجود ندارد و این خود عاملی برای عدم تحرک اجتماعی و نقل از یک کاست به کاست دیگر به شمار می‌آید.

۴. کوئن در *درآمدی به جامعه‌شناسی*، تعریف دوگانه‌ای برای منزلت اجتماعی آورده است: (۱) پایگاه اجتماعی فرد در یک گروه و (۲) رتبه‌ی یک گروه در مقایسه با گروه‌های دیگر. به اعتقاد وی پایگاه منزلتی افراد، تعیین‌کننده‌ی حقوق و مزایای آنان است. به اعتقاد وی

---

۱. Social Status

۲. Max Weber

۱۰۷۰ نامه پارسایی و آزادگی «مجموعه مقالات همایش علمی کنگره بین‌المللی سربداران»

---

منزلت می‌تواند انتسابی و یا اکتسابی باشد (ر. ک: کوئن، ۱۳۷۸: ۵۷ - ۵۸). منزلت اجتماعی را می‌توان به مثابه‌ی پایگاه تثبیت شده‌ی فرد در گروه و جامعه نیز دانست.

## منابع

۱. آراسته‌خو، محمد (۱۳۷۰)، *نقد و نگرشی بر فرهنگ اصطلاحات علمی-اجتماعی*، چاپ دوم، تهران: گستره.
۲. آژند، یعقوب (۱۳۶۳)، *قیام شیعی سربداران*، چاپ نخست، تهران: گستره.
۳. آقابخشی، علی و افشاری راد، مینو (۱۳۷۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، چاپ نخست، تهران: چاپار.
۴. ابن بطوطه، محمدبن عبدالله (۱۳۷۶)، *سفرنامه‌ی ابن بطوطه*، ترجمه‌ی محمدعلی موحد، چاپ نخست، تهران: آگاه.
۵. اسمیت، جان ماسن (۱۳۶۱)، *خروج و عروج سربداران*، ترجمه‌ی یعقوب آژند، چاپ نخست، تهران: واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی.
۶. انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، ۸ ج، چاپ نخست، تهران: سخن.
۷. بیرو، آلن (۱۳۷۵)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه‌ی باقر ساروخانی، چاپ سوم، تهران: کیهان.
۸. پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۵۱)، *نهضت سربداران خراسان*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ نخست، تهران: پیام.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۵۷)، *کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ نخست، تهران: ابوریحان.
۱۰. تامین، ملوین (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی*، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک‌گهر، چاپ نخست، تهران: توتیا.
۱۱. جعفریان، رسول (۱۳۸۶)، *تاریخ تشیع در ایران*، چاپ دوم، قم: انصاریان.

۱۲. جمعی از نویسندگان (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دوره ی تیموریان*، ترجمه ی یعقوب آژند، چاپ نخست، تهران: جامی.
۱۳. جوئل، شارون (۱۳۸۹)، *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه ی منوچهر صبوری، چاپ هشتم، تهران: نی.
۱۴. حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۰)، *تاریخ جنبش سربداران*، چاپ نخست، تهران: آزاد اندیشان.
۱۵. خدابنده‌لو، سعید (۱۳۷۲)، *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، چاپ نخست، مشهد: جهاد دانشگاهی.
۱۶. خسروی، خسرو (۱۳۶۹)، *دهقانان خرده‌پا*، چاپ نخست، تهران: قطره.
۱۷. خوافی، فصیح (۱۳۸۶)، *مجمعل فصیحی*، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، ۳ج، تهران: اساطیر.
۱۸. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، *لغت‌نامه‌ی دهخدا*، به کوشش غلام‌رضا ستوده، ایرج مهرکی، اکرم سلطانی، زیر نظر جعفر شهیدی، ۲ج، چاپ نخست، تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. رابرتسون، یان (۱۳۷۴)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی (با تأکید بر نظریه‌های کارکردگرایی، ستیز و کنش متقابل نمادی)*، ترجمه ی حسین بهروان، چاپ دوم، تهران: آستان قدس رضوی.
۲۰. روسو، ژان‌ژاک (۱۳۸۶)، *گفتاری در باب نابرابری*، ترجمه ی حسین راغفر و حمید جاودانی، چاپ نخست، تهران: مؤسسه‌ی عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی.
۲۱. ریاض، محمد (۱۳۸۲)، *فتوت‌نامه: تاریخ، آیین، آداب و رسوم*، به کوشش عبدالکریم جربزه‌دار، چاپ نخست، تهران: اساطیر.
۲۲. روحانی، سیدکاظم (۱۳۶۸)، «تحلیلی بر نهضت سربداران»، مجله‌ی کیهان اندیشه، شماره‌ی ۲۷.

۲۳. زاکانی، عبید (۱۳۸۳)، *رساله‌ی دلگشا*، چاپ سوم، تهران: اساطیر.
۲۴. زرّین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، *روزگاران*، چاپ نخست، تهران: سخن.
۲۵. ستوده، هدایت‌اله و کمالی، ایرج (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی با تأکید بر دیدگاه‌های کارکردگرایی، تضاد و کنش متقابل اجتماعی*، چاپ سوم، تهران: ندای آریانا.
۲۶. صدری افشار، غلام‌حسین و دیگران (۱۳۷۳)، *فرهنگ فارسی امروز*، چاپ نخست، تهران: کلمه.
۲۷. ضابط، حیدر رضا (۱۳۷۷)، «ظهور سلسله‌ی صفویه نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران»، فصلنامه علمی - ترویجی مشکوّه، شماره‌ی ۵۸ - ۵۹.
۲۸. عدالت، عباس (۱۳۸۹)، «فرضیه‌ی فاجعه‌زدگی: تأثیر پایدار فاجعه‌ی مغول در تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی ایران»، مجله‌ی بخارا، سال سیزدهم، شماره‌ی ۷۷ و ۷۸.
۲۹. علی‌بابایی، غلام‌رضا (۱۳۶۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، چاپ دوم، تهران: شرکت نشر و پخش ویس.
۳۰. فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *عزّزنیان: از پیدایش تا فروپاشی*، چاپ دوم، تهران: سمت.
۳۱. قاسمی، وحید و دیگران (۱۳۸۹)، «شناخت تأثیر طبقه‌ی اجتماعی بر نگرش نسبت به جریان نوگرایی شهر اصفهان»، جامعه‌شناسی کاربردی، سال بیست و یکم، شماره‌ی پیاپی ۳۷، شماره‌ی نخست، بهار.
۳۲. قایمی‌زاده، محمدسلیمان (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی قشربندی و تحرک اجتماعی*، چاپ نخست، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
۳۳. قدیانی، عباس (۱۳۸۴)، *تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران در دوره‌ی مغول*، چاپ دوم، تهران: فرهنگ مکتوب.

۳۴. قنادان، منصور و دیگران (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی (مفاهیم کلیدی)*، چاپ هشتم، تهران: آوای نور.
۳۵. کاشی، محمدمؤمن و دیگران (۱۳۷۲)، *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، چاپ نخست، مشهد: مرندیز.
۳۶. کمالی، علی (۱۳۷۹)، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی*، چاپ نخست، تهران: سمت.
۳۷. کوئن، بروس (۱۳۸۲)، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی غلام‌علی توسلی و رضا فاضل، چاپ نخست، تهران: سمت.
۳۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، *درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، چاپ ششم، تهران: توتیا.
۳۹. گوروپچ، ژرژ (۱۳۵۸)، *مطالعات درباره‌ی طبقات اجتماعی*، ترجمه‌ی باقر پرهام، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۴۰. گولد، جولیوس و ل. کولب، ویلیام (۱۳۷۶)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ویراستار محمّدجواد زاهدی مازندرانی، چاپ نخست، تهران: مازیار.
۴۱. مدنی، محمّدسعید (۱۳۷۶)، «قیام سربداران»، مجله‌ی کیهان فرهنگی، شماره‌ی ۱۳۳.
۴۲. مرتضوی، منوچهر، *مسائل عصر ایلخانان*، چاپ نخست، تبریز: دانشگاه.
۴۳. مساواتی‌آذر، مجید (۱۳۷۲)، *مبانی جامعه‌شناسی*، چاپ نخست، تهران: احرار.
۴۴. معین، محمّد (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی*، ۶ ج، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
۴۵. میرجعفری، حسین، صادقانی، مجید، عظیمی زواره، ندا (۱۳۸۹)، *لایه‌های اجتماعی ایران در عهد مغول*، چاپ نخست، اصفهان: بهشتیان.



۴۶. وبر، مارکس (۱۳۸۹)، *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه‌ی احمد تدین، چاپ چهارم، تهران: هرمس.

۴۷. هافتسد، گریت (۱۳۸۸)، *فرهنگ و سازمان‌ها، نرم‌افزار ذهن (همکاری‌های میان‌فرهنگی و اهمیت آن برای بقا)*، مترجمین سید محمداعرابی، سید هاشم هدایتی و مجید محمودی، چاپ نخست، تهران: علم.

۴۸. Lapidus, Ira, *History of Islamic Societies, Second Edition*, Cambridge University Press, ۲۰۰۲.

### آسیب‌شناسی و افول قدرت نهضت سربداران

امین مویدی‌زاده<sup>۱</sup>

#### چکیده:

تاریخ ایران عرصه‌ی پر فراز و نشیبی از رخدادها و حوادث گوناگون است. یکی از این رویدادها که انقلابی با رنگ و بوی ملی و مذهبی بوده، قیام سربداران سبزوار در قرن هشت هجری می‌باشد. نویسندگان و پژوهشگران متفاوتی درباره‌ی این قیام و به ویژه علل عروج آن قلم زده‌اند که هدف مقاله‌ی حاضر ذکر گزیده‌ای از نظرات ایشان، بررسی و نتیجه‌گیری از آنهاست. دیگر اینکه این مقاله می‌کوشد تا برخی از آسیب‌ها، عیوب و نواقصی که حکومت سربداران، حاکمانش و مردم جامعه‌ی سربداری را دچار خود کرده بود تبیین و تحلیل کند و نهایتاً دلایل روشنی را برای سقوط آنها ارائه دهد.

واژه‌های کلیدی: سربداران، آسیب‌ها، زوال

---

۱. دانشگاه حکیم سبزواری